

چرا ارکستر رهبر می خواهد؟

نسبتاً جوانی است که بنا به مقتضیات و تغییراتی که به تدریج در موسیقی و ارکستر رخ می داد، به وجود آمد تا حدی که امروز موسیقی هایی نوشته می شود که آهنگساز در بسیاری جهات، بخشی از حرفه ی خود را با رهبر به اشتراک می گذارد^۱ و رهبر در صحنه با چهارچوب هایی که قبلاً تعیین شده است، نقش آهنگساز را نیز بر عهده دارد^۲.

در کشور فرانسه از زمان لویی یکم، خودآگاهی ترازه ای در مورد ارکستر به وجود آمد، چنان که نقش ارکستر در اپرای فرانسوی در قیاس با اپرای ایتالیایی گسترش پیدا کرد. به تدریج در سطح اروپا آهنگسازانی چون رامو (Rameau) (۱۷۶۴-۱۶۸۳)، گلوک (Gluck) (۱۷۸۷-۱۷۱۴) و کروبینی (Cherubini) (۱۸۴۲-۱۷۶۰) به نقش ارکستر توجه بیشتری پیدا کردند. یکی از آهنگسازانی که با دیدگاه تازه ای سازمان بندی ارکستر را به کار گرفت، برلیوز (Berlioz) (۱۸۶۹-۱۸۰۳) بود. چنان که تألیفش در زمینه ی سازبندی، به خصوص با حاشیه نویسی ریشارد

اجرای نسبتاً خوب ارکستر سمفونیک تهران با رهبری نصیر حیدریان، رهبر برجسته ی ایرانی، بهانه ای شد تا در این شماره شرح مختصری از تصویر تاریخی این حرفه و همچنین بیوگرافی این هنرمند گفته شود. برای کسانی که با اجراهای ارکستر سمفونیک تهران آشنایی دارند، مشکلات و نواقص این ارکستر پوشیده نیست. البته قصد ما در اینجا نقد ارکستر و یا اجرای اخیر آن نیست، بلکه به عنوان مقدمه، ذکر این مطلب لازم است که با امکانات موجود، برداشتن کوچک ترین قدمی برای بهبود کیفیت اجرای این ارکستر کاری است نه چندان آسان. اگرچه در قطعاتی که در کنسرت اخیر شنیدیم، نکات قابل تأملی وجود دارد، نهایتاً توانایی و مهارت رهبر مبهمان در اداره و رهبری ارکستر توانست اجرای قابل قبول و خوبی ارائه دهد.

برای بسیاری از مردم این سؤال بارها پیش آمده است که وجود رهبر برای یک ارکستر چه لزومی دارد و نقش او در اجرای موسیقی تا چه حد تعیین کننده است. بد نیست یادآوری کنیم که این حرفه، حرفه ی



کنسرت های غیراپرابی را در جهان، تحت عنوان «Societe des concerts du conservatoire» پایه ریزی کرد. او برای نخستین بار سمفونی های بتهوون را در پاریس اجرا کرد.

اشپور (Spohr) (۱۸۵۹-۱۷۸۴) احتمالاً اولین رهبری است که از لحاظ شیوه ی کار در هنر رهبری، نوعی پیش کسوت به شمار می رود.

واگنر و مندلسون در حقیقت پایه گذاران دو شیوه ی رهبری اند که تاکنون ادامه یافته است، در حالی که مندلسون هنگام رهبری با دقت و وسواس از لحاظ فنی به تقسیمات زمانی اهمیت می داد، واگنر بیشتر به کلیت بیان موسیقی توجه می کرد. شیوه ی واگنر در شخصیت هایی چون «Nikisch» و «Furtwangler» یعنی اولین رهبران ارکستر فیلارمونیک برلین ادامه یافت و شیوه ی مندلسون به رهبرانی مثل «Weingartner» و «ریشارد اشتراوس» انتقال یافت.

در میانه ی قرن بیستم سرگئی کوزوویتسکی «Serge Koussevitzky» از جمله کسانی است که بیشتر به بیان کلی توجه داشت و توسکانینی از رهبرانی

اشتراوس (Richard Straus) (۱۹۴۹-۱۸۶۴) مرجع معتبری برای آهنگسازان شد. هنگامی که برلیوز اثر خود را تألیف می کرد، مسأله ی ویرتوزیته در سازها مسأله ی روز بود و کتاب برلیوز، ارکستر را به درجه ی جدیدی از تکنیک ارتقا داد و به تعبیری مسأله ی ویرتوزیته ی ارکستر را پایه ریزی کرد. در آلمان و بر (Weber) (۱۸۲۶-۱۷۸۶) و مندلسون (Mendelssohn) (۱۸۴۷-۱۸۰۹) و بالاخره لیست (Liszt) (۱۸۸۶-۱۸۱۱) و واگنر (Wagner) (۱۸۸۳-۱۸۱۳) قدم های جدیدی در گسترش نقش ارکستر در موسیقی برداشتند. ویولونیست بزرگ فرانسوی، رودلف کرویتسر (Rodolphe Kreuzer) (۱۸۳۱-۱۷۶۶) از اولین نوازندگانی است که در اپرای پاریس به کمک آرشیوی ویولن، ارکستر را رهبری کرد و بعد از آن در سال های ۱۸۲۴ تا ۱۸۴۷ فرانسوا هابنک (Francois Habeneck) (۱۸۴۹-۱۷۸۱) به رهبری اپرای پاریس پرداخت. او موسیقیدان برجسته ای بود و می توان گفت که اولین سازمان



است که به جزئیات متعهد بود.

بولتز «Boulez» (... - ۱۹۲۵) و برنشتاین «Bernstein» (... - ۱۹۱۸)، رهبران معاصر را می توان در مقابل یکدیگر قرار داد؛ بولتز با دقتی ریاضی گونه رهبری می کند و برنشتاین بیشتر نوعی درون گرایی رومانتیک را هدف قرار می دهد. البته در هر دو مکتب رهبرهای ماهری تربیت شده اند که اجراهای برجسته ای را در زندگی هنری خود داشته اند.

در دوران اخیر، پدیده ی سومی وجود دارد که تا حد زیادی هر دو گرایش را با هم ادغام می کند. شخصیت هایی نظیر کارایان (Karayan) (۱۹۸۹-۱۹۰۸) و کلودیو آبادو (Claudio Abbado) از این دسته اند. اگرچه گاهی هر یک به یکی از گرایش ها بیشتر متمایل بودند، اما در مجموع آنها بین فلسفه ی کلی قطعه و دقت اجرایی آنها کمابیش تعادل برقرار می کردند. چنان که به نظر می رسد، رهبر برجسته ی ایرانی، نصیر حیدریان، (... - ۱۹۵۶) تحت تأثیر این نوع برخورد جدید است. اگر به اجرای اخیر او با ارکستر سمفونیک تهران توجه کنیم، بلافاصله می بینیم که در حالی که تفسیر بسیار کاملی در اثر را در پیش روی

دارد، لحظه به لحظه موسیقی را سازماندهی می کند. نقطه ی اوج مهارت او در سمفونی چهارم متجلی شد. علاوه بر این که خشن ترین فراز و نشیب های تفکرات زمان بتهوون را برای ما ترسیم کرد، توانست پیش بینی تاریخی بتهوون را در مقدمه ی سمفونی چهارم در نهایت امانت و خونسردی ارایه کند. در این مقدمه بتهوون سبک شناسی سمفونی نهم و حتی برخی از آثار نیمه ی اول قرن بیستم را پیشاپیش تجسم می کند.

رهبر مورد نظر ما، در هنرستان موسیقی به فراگیری نواختن ترومبون پرداخت و با درجه ی ممتازی از آن هنرستان فارغ التحصیل شد. از سال ۱۹۶۳ به مدت ۵ سال به تحصیل نوازندگی ساز ترومبون در دانشکده ی موسیقی و هنرهای تجسمی شهر وین (اطریش) پرداخت و به مدت ۲ سال به عنوان دانشجوی مهمان در همان دانشکده نزد پرفسور شوارتس به تحصیل رهبری پرداخت و جهت تکمیل آن در دانشگاه موسیقی شهر گراتس نزد پرفسور یوزیچ و تورنوفسکی رهبری ارکستر سمفونیک و اپرا را به اتمام رساند و دوره های متعددی را نیز به این منظور در اطریش و آلمان گذراند؛ از سال ۱۳۵۸ به مدت ۵ سال به عنوان دستیار

واگنر و مندلسون در حقیقت پایه گذاران دو شیوه رهبری اند که تاکنون ارایه یافته است. در حالی که مندلسون هنگام رهبری با دقت و وسواس از لحاظ فنی به تقسیمات زمانی اهمیت می داد، واگنر بیشتر به کلیت موسیقی توجه می کرد. شیوه های واگنر در شخصیت هایی چون نیکیش (Nikisch) و فورت وانگنر (Furtwangler) و شیوه ی مندلسون به رهبرانی مثل واین گارتز (Weingartner) و ریشارد اشتراوس (Richard Strauss) انتقال یافت.

صحنه آمد. لازم به یادآوری است که حیدریان در سال ۱۹۹۹ به دریافت جایزه ای از بنیاد ریشارد واگنر مفتخر گردید.

با ارکستر سمفونیک تهران و گروه همسراییان همکاری کرد.

در حال حاضر حیدریان رهبری ارکسترهای آندره زایت، سازهای بادی دانشگاه گراتس و اپرای شهر گراتس و ارکستر چند اپرا را بر عهده دارد. او در خارج از مرزهای کشور اطریش نیز فعال بوده و در کشور ونزوئلا به عنوان رهبر میهمان شرکت داشته است. حیدریان در کنار مسافرت های هنری اش به ممالک مختلف، در شهر گراتس یعنی محل اقامتش، به عنوان یک وزنه ی هنری اعتبار دارد.

اخیراً در مجله ی دنیای اپرا که یکی از

مهمترین نشریات مربوط به وقایع هنر اپراست، گزارشی از اجرای اخیر اپرای آهنگساز انگلیسی «Harrison Birtwistle» به رهبری نصیر حیدریان به چاپ رسانیده است. در این گزارش از اجرای حیدریان به عنوان اجرایی «دقیق» و «فوق العاده» یاد شده است. این اپرا که اثری بسیار پیچیده است و در آن از تکنیک های موسیقی مدرن از وبرن (Webern) تا نونو و بولز بهره گرفته شده است، توسط ارکستر فیلارمونیک گراتس و به رهبری نصیر حیدریان به روی

■ پی نوشت:

۱- یکی از حرکت های فلسفی ای که در قرن اخیر در آهنگسازی به وجود آمد، گسترش نقش نوازنده و رهبر - که او را نیز نوعی نوازنده می دانیم - در اجرای آثار است. بدین لحاظ در شیوه ی نوتاسیون نیز تحولات قابل ملاحظه ای دیده می شود. برای مثال ر. ک. آثار علیرضا مشایخی، جان کیج «John Cage».

۲- در اجرای یک اثر هنری، آهنگساز، مجری و شنونده هر سه به طور پویا شریک هستند. به همین لحاظ هیچ گاه اجرای یک اثر در دو نوبت متفاوت، حتی با یک مجری، نظیر هم نخواهد بود و لطف آن اثر در همین است. به هر حال آهنگساز هیچ گاه قادر نخواهد بود ایده های خود را به طور تمام و کمال از طریق نت انتقال دهد و در حقیقت بخش اعظم ایده های موسیقایی وی در هنگام اجرا، از طریق مجری (رهبر یا نوازنده) و همچنین از طریق شنونده تأمین می شود. برداشت شخص مجری از اثر با توجه به دانش و آگاهی و مهارت اجرایی او در موسیقی و برداشت شخصی شنونده، هر یک به نحوی این رابطه ی سه جانبه را ایجاد می کنند.